

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد قراگوزلو

۰۳ می ۲۰۱۲

مبارزه طبقاتی برای افزایش دستمزد

۶. پایان ماه عسل کینز؟

کل این سلسله مقالات پیش کش :

رضا شهابی

به خاطر ناودان ؛ هنگامی که می بارد
به خاطر کندوها و زنبورهای کوچک
به خاطر جار سپید ابر در آسمان بزرگ آرام....
....به خاطر هر چیز کوچک و هر چیز پاک

(یک مه ۲۰۱۲)

درآمد (از رضا پهلوی تا یک مرکلیست!)

کم و بیش ۵ سال پس از آن که سرمایه‌داری نئولیبرال وارد عمیق‌ترین بحران خود - پس از رکود بزرگ ۱۹۲۹ - شده است، هنوز به درستی دانسته نیست که جهان به کدام سو می‌رود. سیاست‌های موسوم به "ریاضت اقتصادی" نه فقط از دامنه گسترده بحران نکاسته، بل که به سبب افزایش فشار بر معیشت کارگران و زحمت‌کشان، به عروج جنبش‌های اعتراضی در سراسر جهان نیز دامن زده است. در چنین شرایط بغرنجی طرح یک **الترناتیو اقتصادی** از همه سو مورد توجه قرار گرفته است. شکست احزاب سوسیالیست یونان (پاپاندرو) و اسپانیا (زاپاترو) از احزاب راست میانه و پیروزی حزب سوسیالیست فرانسه بر جریان مشابه راست در دور اول انتخابات به همراه اعتلای نسبی (۱۸ درصدی) نئوفاشیست‌های باند به جا مانده از لوپن مؤید سردرگمی‌ها و اغتشاشاتی است که در حوزه‌های مختلف اقتصادی سیاسی در گرفته و به تبع آن افکار عمومی را نیز به تردیدهای جدی کشیده است. از یک طرف سوسیالیسم چپ بعد از فروپاشی کمونیسم بورژوائی هنوز نتوانسته است جایگاه واقعی خود را در میان طبقه کارگر و جنبش‌های اجتماعی ضد

سرمایه‌داری باز یابد و از سوی دیگر امپریالیسم نیز هنوز بر زمین داغ بحران پای آبله و درمانده مانده است. همچنین افول و به حاشیه رفتن خیزش‌های ترقی‌خواهانه نان و آزادی در افریقای شمالی و خاورمیانه یک بار دیگر این آموزه بدیهی را به میان آورده است که در عصر امپریالیسم بدون هژمونی قاطع و بی‌تخفیف طبقه کارگر بر جنبش‌های اعتراضی، هر آینه امکان مصادره به مطلوب این جنبش‌ها از همه سو محتمل است. مضافاً شکست امپریالیسم امریکا در عراق و افغانستان و افق نامعلوم تحولات آینده لیبیا و مصر و تونس و سوریه و بحرین این نکته مثبت را نیز ثابت می‌کند که قدر قدرتی امریکا و متحدانش نیز - خلاف دوران انقلاب‌های مخملی و ارتجاعی در بلوک شرق - رو به افول است و هرگونه چشم‌داشت به این که ایالات متحد و نهادهای حقوق بشری و دموکراسی‌خواه آن - از NED تا دانشگاه نیل و سیراکیوز و کتابخانه پرزیدنت بوش - دست به کارستانی بزنند، از اساس موهوم است. تا آن جا که حافظه تاریخی نگارنده به یاد دارد در ایران مستقل از دسته گل به آب دادن - و بلافاصله پس گرفتن - علی میرفطروس فقط یکی دو سه نفر دیگر از امریکا و نهادهای وابسته‌اش (از دولت اسرائیل گرفته تا مرکز سولیداریتی سنتر تحت پوشش NED) درخواست کمک مالی کرده و یا این "بخشنده‌گی" سخاوتمندانه را مباح شمرده‌اند. اولی همان آقای رضا پهلوی است که اخیراً طی مصاحبه‌ای از دولت اسرائیل خواسته به جای تهاجم نظامی، برای یک بار هم که شده مانند جنتمن‌ها رفتار و سرکیسه را شل کند. و دومی مرکلیست زنجیر گسیخته و روان پریش و ناامید"ی است که در مقابل "استبداد و ارتجاع اسلامی پیش‌سرمایه‌داری" کمک‌های امپریالیسم مدرن (سولیداریتی سنتر) را از شیر مادر هم حلال تر دانسته و تاکنون آن موضع ضد کارگری خود را پس نگرفته است. و این‌ها در شرایطی است که جنبش کارگری رزمنده ایران در آخرین موضع‌گیری خود نسبت به این نهادهای امپریالیستی، از زبان رضا شهبانی نه فقط **جایزه کذابی حقوق بشری** آنان را پس زد، بلکه اساساً نشان داد که پاکیزتر از آن است که مرعوب این جوسازی‌ها شود و به این آموزه که **"طبقه کارگر تنها به پشتوانه نیروی خود رها می‌شود"** عمیقاً باور دارد.

باری در این گیر و دار نقد سوسیال دموکراسی را بر مرکز جمع‌بندی تئوری‌پردازی‌های کینز ادامه می‌دهیم و علاوه بر استدلال‌هایی که در مقالات پیشین برای توجیه چنین روی‌کردی برشمردیم، به نقل از تری ایگلتن اضافه می‌کنیم: «به نظر می‌رسد که مارکس ظهور سوسیالیسم را **اجتناب‌ناپذیر** می‌بیند. او چندین بار به این مسأله اشاره می‌کند. در مانیفست کمونیست سقوط طبقه سرمایه‌دار و پیروزی طبقه کارگر به یک اندازه **ناگزیر** شرح داده شده است اما این بدین خاطر نیست که مارکس باور به قانونی مخفی در تاریخ دارد... سرمایه‌داری ممکن است در شرف نابودی قرار داشته باشد، اما احتمال آن وجود دارد که این سوسیالیسم نباشد که جایش را می‌گیرد. ممکن است فاشیسم یا بربریت باشد... و یا امکانی که مارکس نمی‌توانست کاملاً پیش‌بینی کند، این که سیستم ممکن است طغیان‌های سیاسی را به وسیله **رفرم** دفع کند. **سوسیال دموکراسی مانند سدی میان آن و فاجعه عمل می‌کند.** از این طریق با مازادی که از نیروهای تولیدی توسعه یافته به دست آمده می‌توان انقلاب را خرید و آن را تطمیع کرد. **این مسأله به هیچ وجه در طرح تاریخی مارکس نمی‌گنجد. به نظر می‌رسد که او معتقد بود که موفقیت و شکوفایی سرمایه‌داری صرفاً موقتی خواهد بود و این که سیستم سرمایه‌داری سرانجام فرو خواهد ریخت و طبقه کارگر در آن هنگام به ضرورت قیام خواهد کرد و جانشین آن می‌شود.** اما این طرح بسیاری از مسائل را نادیده می‌گیرد (مسائلی که از دوران مارکس تاکنون بسیار پیچیده‌تر شده‌اند) مثل این که یک سرمایه‌داری در بحران می‌تواند کماکان رضایت شهروندان را به دست آورد. مارکس در آن زمان با شبکه فاکس نیوز و روزنامه دیلی میل طرف نبود.»

(به نقل از نشریه **الترناتیو**، ش: ۹ / چرا مارکس حق داشت؟ بخش سوم: می‌گویند مارکسیسم نوعی جبرگرایی است! نوشته تری ایگلتن، برگردان شهرام‌ش) واضح است که بحث ایگلتن کامل نیست و نگارنده ملاحظات جدی بر این سلسله

مقولات دارد که در جای دیگری از آن سخن خواهیم گفت و واضح تر است که فاشیسم نیز چهره دیگری از سرمایه داری است و طرح جایگزینی آن (به عنوان الטרنا تئو سرمایه داری) خطای سهوی ایگلتون است.

باری فقط با کمی تأمل و حسن نیت و دقت نظر به راحتی می توان تشخیص داد که گزینش تیتر "مبارزه طبقاتی..." برای این سلسله مقالات به مفهوم دخالت مبارزه طبقاتی در تغییر روند تاریخ و مبارزه با هرگونه "فلسفه تحصلی" و پوزیتیویستی اگوست کُنت است. با این حال شرح و بسط تئوریک این مبحث را به همان کتاب "امکان فروپاشی سرمایه داری و دلایل شکست سوسیالیسم اردوگاهی" و می نهیم و به نقد سوسیال دموکراسی - به قول ایگلتون "سد میان آن و فاجعه" - ادامه می دهیم.

در افزوده: شخصاً آبا و اجداد و ایل و طایفه استاد ایگلتون را نمی شناسم. منت بگذارید اگر احتمالاً پدر یا عموی ایگلتون کُنت یا سر بوده است او را "تا اطلاع ثانوی" از لقب "کنت زاده" معاف فرمائید!

جمع بندی آرای کینز

بسیاری از تحلیلگران کینز را در حد فاصل "مارکس - انگلس" و "آدام اسمیت - هابک" گذاشته اند و تئوری های اقتصاد کلان او را - همچون گیدنز - راه سومی میان اقتصاد مبتنی بر اجتماعی کردن وسائل تولید (لغو مالکیت خصوصی و الغای کارمزدی) از یکسو و اقتصاد بازار آزاد دانسته اند. مقایسه میان افکار مارکس و کینز هنوز هم از مباحث جدی و جذاب اقتصادی است. برخی از تئوری کینز و به طور کلی دولت مداخله گر تحت عنوان "سوسیالیسم خزنده" سخن گفته اند و سوسیال دموکراسی دولت رفاه را مقدمه ای برای گذار به سوسیالیسم کارگری خوانده اند. به نظر ما چنین نیست و افکار و تئوری های کینز با وجود درجه ای از ترقی خواهی نسبت به ایدئولوژی دست نامرئی آدام اسمیت و بازار آزاد میسر - - هابک و دکترین شوک میلنون فریدمن در مجموع جناح چپ بورژوازی را نمایندگی می کند. استدلال ما مبتنی بر فشرده روش هائیست که کینز در مهم ترین اثرش (تئوری عمومی) تدوین کرده است. در این جا به پایه اصلی مباحث کینز اشاره می کنم.

• خلاف میانی اقتصاد لیبرالی کلاسیک که معتقد بود در منطق بازار آزاد، عرضه به تقاضا می انجامد، کینز با تأکید بر این نکته که تقاضا شکل دهنده اصلی عرضه و به تبع آن اشتغال است، ریشه بحران های اقتصادی را در ناکافی بودن تقاضا دانست. کینز استدلال کرد که کاهش نرخ بهره و افزایش بهره وری سرمایه مناسب ترین زمینه برای تشویق سرمایه گذاری است. همچنین نرخ بازده انتظاری سرمایه در صورتی که از نرخ بهره زیاده تر باشد، سرمایه گذاری مناسب تر شکل خواهد بست.

• دولت اقتصادی کینز باید سیاست های پولی و مالی را تنظیم و کنترل کند. هر چند نرخ بهره در بازار پول معین می شود، اما در عین حال بانک مرکزی می باید حجم پول را کنترل کند.

• دولت اقتصادی کینز باید زمانی که سرمایه گذاری در بخش خصوصی کاهش می یابد، به شیوه کمک مالی به صنایع و بانک ها به رونق سرمایه گذاری کمک کند.

• کینز طرفدار نظام پولی ثابت بود و اگرچه با توجه با قدرت اقتصادی امریکا نتوانست در کنفرانس برتون وودز نظریه دکستروایت (دلار سرمایه داری) را مغلوب کند، اما در اقتصاد کلان کینزی، نظام پولی ثابت بر مبنای طلا یک اصل است.

• در مورد دستمزد کارگران، کینز اقتصاد کلاسیک لیبرالی را به نبرد فراخواند. این جماعت آدام اسمیتی یکی از دلایل افزایش بی کاری در جریان بحران ۱۹۲۹ را دستمزد بالای کارگران می دانستند و معتقد بودند بی کاری زمانی به وجود

می‌آید که کارگر حاضر نیست با دستمزد کم کار کند. راه حل این مشکل نیز سپردن گریبان کارفرما و کارگر به دست نامرئی بازار بود. به نظر لیبرال‌ها اگر بازار به حال خود رها شود و سطح دستمزدها کاهش یابد، بی‌کاری از میان خواهد رفت. اما کینز از انعطاف ناپذیری معمول مزد دفاع کرد و کاهش درآمد ملی را از دلایل بی‌کاری برشمرد. ژاک روفف - در مقام یکی از تئوریسین‌های اقتصاد لیبرال - بر این باور بود که به جز مداخله دولت در مسأله دستمزد، مقوله انعطاف ناپذیری مزد مهم‌ترین دلیل بی‌کاری است و همه گناه بر گردن کارگران مزدی است که به تبع کاهش نرخ نزولی سود و افت قیمت‌ها حاضر نمی‌شوند با دستمزد کم کار کنند.

• کینز رکود اقتصادی را در ارتباط با کاهش سرمایه‌گذاری تبیین کرده است. کاهش سرمایه‌گذاری زمانی رخ می‌دهد که ظرفیت‌های اقتصادی با سرعت بیشتری از سطح تقاضای کل فزونی یابد. در چنین شرایطی لاجرم سرمایه‌گذاری و به تبع آن سود، رو به افول می‌نهد و به دنبال آن درآمدها منقبض می‌شود و اقتصاد به رکود می‌گراید. البته در شکل‌بندی رکود عواملی که در دوران رونق اقتصادی ایفای نقش کاذب می‌کنند، مانند بورس بازی، اعتبار به اساس اعتبار و ناترازمندی‌های مالی نیز مؤثراند.

در مقابل نقدهای کینز بر روند بحران‌زای بورس‌بازی و ایجاد حباب، کسانی همچون هاوتری از درآمدزایی اعتبار دفاع کرده‌اند و گفته‌اند پول‌هایی که از سوی بانک‌ها به صورت وام در اختیار سرمایه‌داران قرار می‌گیرد در راستای پرداخت دستمزد کارگران و تهیه مواد اولیه و ابزار تولید به کار می‌رود و پس‌انداز مولد این درآمدها از درآمدهای ناشی از اعتبارات برون بانکی کمتر نیست. شاید هاوتری به بازپرداخت این اعتبارات توجه نکرده است. شاید هاوتری به درآمدی ناشی از اعتبارات بانکی از منظر مطالبات از پیش تضمین ستانده شده بانک‌ها و لزوم تادیه آن‌ها و در نتیجه کنار گذاشتن مقادیر معتدایی از پول و حذف درآمدها دقیق نشده باشد. شاید هاوتری به حباب‌هایی که اعتبار به اساس اعتبار در بازار بورس ایجاد می‌کند، متمرکز نشده باشد. شاید ترکیدن این حباب‌ها در ابتدای بحران ۱۹۲۹ سقوط سهام و اعتبارات برای هاوتری در روای گذشته باشد. با تمام این اوصاف تکرار بحران ۱۹۲۹ در ۲۰۰۸ حتماً "روح" هاوتری را دچار عذاب ناشی از این غفلت کرده است.

درباره انعطاف پذیری دستمزدها و قیمت‌ها، هنوز میان اقتصاددانان نئوکینزی و نئوکلاسیک جدید اختلاف نظر جدی موجود است. به نظر نئوکینزی‌ها الگوهای تسویه بازار نمی‌توانند نوسان‌های اقتصادی کوتاه مدت را توضیح دهند. در نتیجه آنان از الگوهای مبتنی بر دستمزدها و قیمت‌های "چسبنده" دفاع می‌کنند و برای تعلیل بی‌کاری اجباری و تأثیر شدید سیاست‌های پولی بر فعالیت‌های اقتصادی به چسبندگی دستمزدها و قیمت‌ها استناد می‌کنند. در این تبیین‌ها گفته شده است که در اقتصاد همه قیمت‌ها را در یک زمان تنظیم نمی‌کنند. تعدیل قیمت‌ها در کل اقتصاد به طور متناوب منظم می‌شود. تنظیم متناوب قیمت‌ها، تعیین قیمت‌ها را پیچیده می‌کند. چرا که بنگاه‌ها درباره قیمت‌های خود نسبت به قیمت‌هایی که سایر بنگاه‌ها مطالبه می‌کنند، دغدغه خاطر دارند. تنظیم متناوب قیمت‌ها می‌تواند سطح کلی قیمت‌ها را به تدریج تعدیل کند، حتی وقتی هر یک از قیمت‌ها به طور مکرر تغییر کند.

گروهی دیگر از نئوکینزی‌ها رکود را ناشی از ناتوانی در هماهنگی دانسته‌اند. به نظر ایشان هماهنگی می‌تواند در تعیین دستمزدها و قیمت‌ها مطرح شود. زیرا آنان که قیمت‌ها را تنظیم می‌کنند باید اقدام سایر تعیین کنندگان قیمت و دستمزد را پیش‌بینی کنند [جلوگیری از رقابت]. رهبران اتحادیه‌های کارگری که برای دستمزدها مذاکره می‌کنند، به امتیازات آتی سایر اتحادیه‌های کارگری توجه دارند. بنگاه‌هایی که قیمت‌ها را تعیین می‌کنند، مراقب قیمت‌هایی هستند که سایر بنگاه‌ها مطالبه خواهند کرد. برای دیدن این که چگونه رکود می‌تواند به عنوان ناتوانی در هماهنگی مطرح شود به این مطلب توجه کنید. "اقتصاد از دو بنگاه تشکیل شده است. بعد از کاهش عرضه پول، هر بنگاه باید تصمیم بگیرد که آیا قیمت خود

را کاهش دهد یا نه. هر بنگاه خواهان حداکثر سازی سود است. اما این سود نه تنها به تصمیم قیمت‌گذاری بستگی دارد، بلکه به تصمیم اتخاذ شده بنگاه دیگر نیز بستگی خواهد داشت. اگر هیچ کدام از بنگاه‌ها قیمت خود را کاهش ندهند، حجم پول واقعی (حجم پول تقسیم بر سطح قیمت) کم می‌شود، رکود رخ می‌دهد و هر بنگاه سود کمتری کسب می‌کند. بخش مهم دیگر اقتصاد نئوکینزی گسترش نظریه‌های جدید بی‌کاری بوده است. به طور معمول اقتصاددانان [لیبرال] فرض می‌کنند اضافه عرضه نیروی کار، فشاری برای کاهش دستمزدهاست و در نتیجه افزایش نیروی کار، بی‌کاری نیز کاهش خواهد یافت. بنابراین طبق نظریه اقتصاد استاندارد، بی‌کاری یک مسأله خود تصحیح کننده است. اما اقتصاددانان نئوکینزی بیش‌تر گرایش به نظریه‌هایی دارند که دستمزدهای کارائی نامیده می‌شود و برای توضیح امکان شکست ساز و کار تسویه بازار به کار می‌رود. به اعتبار این نظریه‌ها دستمزد بالا بهره‌وری کارگران را افزایش می‌دهد. تأثیر دستمزدها بر کارائی کارگر می‌تواند شکست بنگاه‌ها در کاهش دستمزدها را به رغم اضافه عرضه نیروی کار توضیح دهد. حتماً اگر کاهش دستمزد موجب کاهش صورت حساب دستمزد بنگاه شود. اگر این نظریه‌ها درست باشد، بهره‌وری کارگران و سود بنگاه نیز تنزل پیدا می‌کند.

«از آن جا که اقتصاد کینزی، یک مکتب فکری مرتبط با اقتصاد کلان است، در نتیجه طرفدارانش نیز در مباحث مختلف سیاست اقتصادی مواضع واحد ندارند. در گسترده‌ترین سطح اقتصاد نئوکینزی در برابر برخی نظریه‌های کلاسیکی جدید رکودها را نمایانگر کارکرد بازارها نمی‌دانند. عناصر اقتصاد نئوکینزی مانند هزینه‌های فهرست انتخاب، قیمت‌های تنظیم شده به طور متناوب، شکست در هماهنگی و دستمزدهای کارائی، بیانگر انحراف بسیار از فرض‌های اقتصاد کلاسیکی است که مبنای فکری برای توجیه معمول اقتصاددانان را از اقتصاد بازار فراهم می‌کند. در نظریه نئوکینزی‌ها رکودها به سبب برخی ناتوانی‌های بازار در سراسر اقتصاد به وجود می‌آید. بنابراین اقتصاد کینزی منطقی برای مداخله دولت در اقتصاد مانند سیاست مالی یا پولی ضد چرخه‌ی فراهم می‌کند.» (گریگوری منکیو. مقاله: مکتب کینزی، ترجمه حسین میر جلیلی، روزنامه ایران ۱۳۸۷/۲/۲۶)

نگاه کینز و به تبع او نئوکینزین‌ها به مسأله تورم و راهکارهای خروج از آن در همان اثر مشهور "تئوری عمومی" تنظیم شده است. در این ارزیابی‌ها تورم به عنوان عوارض ناشی از به هم خوردن تعادل نقش دولت در بازار دانسته آمده و رامحل آن نیز دخالت مستقیم دولت در بازار است. کینز گمان می‌زد در شرایطی که افراد به پس‌انداز کنندگانی تبدیل می‌شوند که نمی‌خواهند پول یا سرمایه خود را - هر چه قدر ناچیز باشد - وارد چرخه اقتصادی کنند، در نتیجه چرخ‌های رونق اقتصادی از حرکت باز می‌ماند. در چنین شرایطی که بی‌اعتمادی به چرخه مالی وجود دارد دولت می‌باید افراد را تشویق به سرمایه‌گذاری کند و برای شکستن سد این بی‌اعتمادی دولت خود می‌باید پیشگام سرمایه‌گذاری شود تا دیوار بی-اعتمادی و به تبع آن یخ‌های رکود را بشکند. در این شرایط کینزین‌ها حتماً به روی کردهای معطوف به اشتغال‌زایی از نوع حاج میرزا آغاسی - که به گمان صاحب این قلم در عصر خودش مترقی بوده است - روی آوردند. اگر لازم شد به عده‌ای پول بدهید چاه بکنند و به گروهی دیگر پول بدهید که همان چاه را پر کنند. در نتیجه این تبادل مالی، دستمزد کارگران ناگزیر وارد بازار می‌شود، کالاها فروش می‌رود نرخ تورم کاهش می‌یابد و شکوفایی اقتصادی شکل می‌بندد.

دهه هفتاد پایان عمر تئوری‌های کینز بود. افزایش حجم پول و بالا رفتن هزینه‌های دولتی و "مالیات‌های سنگین بر بورژوازی"، نه فقط به ایجاد بحران در دولت‌های رفاه دامن زد، بلکه زمینه‌ها را برای عروج دست راستی‌ترین نظریه‌های اقتصادی مکتب وین و شیکاگو مساعد ساخت.

ادامه دارد...

بعد از تحریر

۱. چهار سال پیش طی درآمدی بر مقاله "شکندگی طبقاتی دولت دهم" چنین نوشتم:

«نگارنده متعلق به نسلی از جوانان نیمه نخست دهه پنجاه است که در ادبیات سیاسی‌شان بس‌آمد واژه‌هایی همچون "بورژوازی کمپرادور"، "بورژوازی ملی مترقی"، "سگ زنجیره‌نی امپریالیسم"، "امپریالیسم جهانی به سرکردگی امریکا"، "سوسیال امپریالیسم"، "سه جهان" کوبا، ویتنام و چین و... به نحو بارزی برجسته می‌نمود...»

در افزوده: از آن زمان تا کنون سی و چند سال گذشته اما سکه پرنوسان زندگی سیاسی نگارنده همواره بر زمین شرافت و دفاع از حقوق زحمت‌کشان نشسته است. نگفته پیداست که نوع چرخش این سکه همیشه مطلوب نبوده و ای بسا که بارها وارونه چرخ خورده است اما در همان وارونگی نیز به سر سپردگی مالی سرمایه‌تمکین نکرده است. بدون تواضع صوفیانه بارها اعتراف کرده‌ام که بخشی از برداشت‌ها و تحلیل‌های سیاسی من در ادوار مختلف از بیخ و بن نادرست بوده است. توهم به متعارف شدن بورژوازی به عنوان انکشاف مثبت در مبارزه طبقاتی؛ توهم به دولت‌حجاریانی و... همه در این شمار است. من خود بارها این نوسانات را که گاه اجباری بوده است به نقد کشیده و کوشیده‌ام گسست‌ها و شکست‌های نظری را ترمیم کنم. با این حال تحت هیچ شرایطی مرعوب غوغای غوکان نشده و در برابر سرمایه‌سالاران یک گام پس‌نشسته‌ام. در کشور ما از خود سخن گفتن - به تعبیر شاملو - مذموم‌ترین صفات است. بگذریم....

۲. جست‌وجوگر (searcher) گوگل و مشابه به اعتبار سابقه‌ای ده‌پانزده‌ساله، نسبت به بسیاری از مقاومت‌ها و جان‌فشانی‌ها و مبارزات آشکار و پنهان تا دم‌مرگ "جویندگان شادی" خاموش است. برای کسان و ناکسانی که آدم‌ها را بدون نظر گرفتن عقب‌نشینی‌ها و پیشروی‌ها و بدون ارزیابی در کانتکست‌های زمانی خاص و محدودیت‌ها و محذوریت‌ها، فقط به پشتوانه حافظه کوتاه مدت گوگلی خود ارزیابی می‌کنند، تبعاً غیر ممکن است با رمز و اسطراب پولیسی خود و پس از ساعت‌ها دخیل بستن به بارگاه پیسی بسیاری از حوادث ناگفته دهه شصت و هفتاد را کشف کند. اما به قول حافظ ما:

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید

شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد

این را هم برای آخرین بار خطاب به "شرافت" رنگ باخته‌گرده بگیران جدید می‌گویم می‌گذرم که نیک بختانه هنوز از آن وقایع زمان چندانی سپری نشده است که انسان‌های شرافتمند حاضر در چپ ایران نتوانند به عمق رنج و دردی که بر ما رفته است شهادت دهند. فقط با اخلاق پرویز ثابتی‌ها می‌شود همه وقایع اتفاقیه ادوار روزگار ادبار زده را نفی کرد....

۳. این سلسله مقالات را با نقد آرای آنتونی گیدنز جمع خواهیم کرد و بساطمان را در جانی دیگر خواهیم گشود. ما با این شانتاژها از گود خارج نخواهیم شد. بارها نوشته‌ام و تکرار می‌کنم:

ما برای جمع کردن این بساط مبارزه می‌کنیم.

اخلاق فاسد و فاشیستی مرکلیستی در هر "نوجه"‌ای که نفوذ کرده باشد به مثابه اخلاق طبقه حاکم بورژوازی باید برچیده شود.

۴. خلاف توهم "روشن‌فکران" بریده، صاحب این قلم به عنوان پرکارترین نویسنده سایت البرز تا آخرین مرحله حیات این سایت در آن‌جا مقاله نوشته است. از قضا فیلترینگ و سپس حذف نهایی سایت البرز با واپسین مقاله من همراه شد. همه کسانی که مقالات سایت البرز را پی‌گرفته‌اند گواهی می‌دهند که آن سایت دموکراتیک‌ترین سایتی بود که امکان نوشتن را برای جمع کثیری از روشن‌فکران واقعی با آرای متنوع فراهم ساخته بود. و باز هم دنبال‌کنندگان مقالات آن

سایت، خوب می‌دانند که تحلیل‌های این قلم به دلایل مختلف از جمله تأکید بر ضرورت بی‌تخفیف هژمونی طبقه کارگر بر هر جنبش اجتماعی ترقی‌خواه، نقد رفرمیسم و لیبرالیسم، نقد تمکین به هژمونی خرده بورژوازی و بورژوازی لیبرال در جنبش سبز، نقد مستقیم و مکرر احزاب و سازمان‌ها و بدنه تشکیلاتی جنبش سبز و... در اقلیت بود. این نکته چند بار توسط مدیران سایت در اعتراض به سمپات‌های مقالات این جانب – که نسبت به درج آن‌ها در بخش دیدگاه اعتراض داشتند – به شکل مکتوب یادآوری شد. در اقلیت ماندن هیچ حق ویژه‌ای به اکثریت نمی‌دهد. حنای موش دوانی مرکلیست‌ها برای فعالان داخلی از همان زمان پیوستن به "ویک‌اندهای انترناسیونالیستی" رنگ باخته است. آنان را برای همیشه به حال خود وا می‌نهمیم و به تعیین اولویت‌های مبارزه طبقاتی ادامه می‌دهیم.

پی‌نوشت:

¹ از جمله بنگرید به مقاله پل ماتیک تحت عنوان "مارکس و کینز" ترجمه ناصر زرافشان، مندرج در:
<http://www.Alborz.net.ir>